

گلدان شکسته‌ی یونانی

مجموعه مقالات و نقدهای سینمایی مسعود بهاری

دورننده:

احمد رضا شیری



۱۳۹۳

سرشنامه:	بشیری، احمدرضا، ۱۳۸۰، گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور:	کلدان شکستنی یونانی: مجموعه مقالات و نوشته‌های سینمایی مسعود بهاری/ به کوشش احمدرضا بشیری
مشخصات نشر:	تهران: افراز، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری:	۲۵۶ ص.
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۳۲۶-۰۱۶-۰
وضعیت فهرست نویسی:	فیا
عنوان دیگر:	مجموعه مقالات و نقدهای سینمایی مسعود بهاری
موضوع:	بهاری، مسعود، ۱۳۳۲ - ۱۳۷۸. -- مقاله‌ها و خطابه‌ها
موضوع:	سینما -- نقد و تفسیر -- مقاله‌ها و خطابه‌ها
رده بندی کنگره:	۱۳۹۲ ۵ب۸۸۴/۳ PN1۹۹۸
رده بندی دیویی:	۷۹۱/۴۳۰۲۳۳۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی:	۳۱۲۷۲۸۷



انتشارات افراز

دفتر مرکزی: فروش: خیابان فلسطین جنوبی، خیابان وحید نظری، پینست افشار، پلاک ۱، واحد ۵

تلفن: ۶۶۴۰۱۵۸۵

مرکز پخش: ۶۶۹۷۷۱۶۶

وبسایت و فروشگاه اینترنتی: www.afrazbook.com

E-mail: info@afrazbook.com

گداز نه گسته‌ی یونانی

احمد زبانی

نوبت چاپ: اول / ۹۳

طراحی جلد: حمید نسیمی / چاپ: افراز

آرایش صفحه‌ها: یاسمن حسینی

لیتوگرافی / چاپ / صحافی: تریج / تصویر: ...

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

قیمت: ۱۵۵۰۰ تومان

تمام حقوق این اثر برای انتشارات افراز محفوظ است.

هیچ بخشی از این کتاب، بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی، از جمله، ...، فتوکپی، ...، انتشار ...

الکترونیک، فیلم، نمایش و صدا نیست.

این اثر تحت پوشش قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

دستور خط این کتاب طبق نظر مؤلف تنظیم شده و الزاماً مطابق با دستور خط انتشارات افراز نیست.

فهرست

۷	مقدمه
۱۴	نوری بر فراز هفت دریا
۲۵	پرش‌هایی درباره‌ی نقد فیلم
۴۲	سینمای ایران
۴۳	نقد بر نوگس ساختمانی رخشان بنی اعتماد: زبان واسطه‌ی هنری
۵۰	ناهی گذرا به درونمایه‌ی آثار کیارستمی
۵۰	کال‌شناسی فیلم
۶۰	نگاهی به شخصیت‌های فیلم‌های مهرجویی و کیایی: آونگ تجدد
۶۶	در تبریدی
۷۶	روح کودکی
۷۸	به انگیزه‌ی نمایش غمو
۸۵	چراغ‌های رابطه
۸۶	شمایل آزادی
۸۹	هویت تاریخی
۹۰	عروس سینمای ایران
۹۶	حقیقت آیین نمایش
۱۰۰	فیلمی کوتاه درباره‌ی اخلاق
۱۰۴	چشم انداز جشنواره‌ی فجر و آثار بزرگان
۱۵۵	سینمای جهان
۱۵۶	تجلیل از بزرگان
۱۷۳	طبقه‌ی کارگر ایتالیا علیه اشراف انگلیس!
۱۷۷	به انگیزه بررسی فیلم نا بخشوده: نگاهی گذرا به سینمای فخرمان وسترن
۱۹۱	چند فیلم از یک نگاه
۱۹۷	سرود ملی سینما
۲۰۵	نگاهی مشترک به فیلم‌های عطر زن و دسته‌ی خودشان
۲۰۵	با چشم‌های جوان:
۲۰۹	ترز و زاندارک
۲۱۴	کارت سبز یا خانه سبز؟

۲۱۸	ضد شکسپیر، ضد حقیقت
۲۲۲	سینمای فرانسه: معجزه هنر هفتم
۲۳۲	نگاهی به سینمای فریتس لانگ: قرن جنون
۲۳۳	خیل موران
۲۳۵	صدای سکوت
۲۳۷	ما و سرما
۲۳۹	از فراز تپه ای بلند
۲۴۱	شرح مختصر چهار تصویر از بودای کوچک: روزی روزگاری زمین
۲۴۳	غرایب نام غریب
۲۴۵	سایه ای این
۲۵۰	بزرگرافت بزرگ
۲۵۲	همخوانی جلدی میانه

مقدمه

در سوگ مسعود بهاری

مردی که عشق و رنج را شناخت

مسعود بهاری، معلم آرام، خلوت‌گزیده‌ای بود. اما درگش چندان آرام و بی‌صدا نبود. بعد از انتشار خبر درگذشت او، دوستان بسیاری تماس گرفتند، در مجلات و روزنامه‌ها درباره‌اش نوشتند.

بهروز بهاری - برادر بزرگ‌ترند او - مسعود - دعوت شد تا به‌عنوان اولین سخنران، درباره‌ی برادرش صحبت کند. او پیش از آن، در یک خاطراتی از دوران کودکی آغاز کرد: «مسعود پنج ساله بود که به مدرسه رفت. هفت ساله بود که برای کیهان‌پچه‌ها قصه نوشت. فرق نمی‌کرد زمستان باشد یا تابستان. روی پشت‌بام‌های کاهگلی بهیجان، یا زیر شیروانی‌های داغ ماهشهر، یا می‌خواند، یا می‌نوشت. در راه‌های تانستان دونفری با یک بلیت به سینما می‌رفتیم. او از کودکی عاشق پرده‌ی نقری و باغ‌نقد از دارا کولا می‌ترسید. فیلم که تمام می‌شد، در خیابان‌های تاریک بهیجان دست‌های کوچکش را می‌گرفتم. چشم‌هایش را می‌بست و دونفری فریادکشان تا خانه می‌رفتیم. پدر در سالن سینما همیشه تا آخر چشمانش باز بود و خوب نگاه می‌کرد و حلقه‌ی خنجر بی داشت. با پول توجیبی فقط کتاب می‌خرید، در ده‌سالگی به من خرده می‌گرفت. «حالا کتاب بینوایان را می‌خوانی؟» در دوازده‌سالگی، تمام کتاب‌های کتاب‌خانه پدرم را دو، سه بار خوانده بود. ماهشهر که بودیم، دوشنبه‌ها و چهارشنبه‌ها سینمای شرکت نفت جای ما بود؛ و چون هر دو کوچک بودیم و سالن سینما مخصوص بزرگ‌ترها، هر چه قسم می‌خوردیم که ما دبیرستانی هستیم، باز باورشان نمی‌شد.

مسعود گریه می‌کرد. یک شب مسئول گیشه سینما به من گفت: «اگر راست می‌گویی سال سومی، فعل «کتب» را صرف کن.» من با خوشحالی فصل «ضرب» را صرف کردم و مسعود فعل «کتب» را تا به آخر صرف کرد و چه خوب هم صرف کرد.

آن شب با پافشاری مسعود مرا هم راه دادند. مسعود تا کلاس یازدهم معدلش بیست بود و معدل دیپلمش به‌زور تا ده می‌رسید. دیگر نه به درس‌های کلاسیک اعتقاد داشت و نه به درس‌های آکادمیک. سربازی که رفت، کوله‌پشتی‌اش پر از کتاب بود. از تفنگ و خشونت بیزار بود، از صدای بلند وحشت داشت. حتی از صدای باد می‌ترسید. با یک بهار، نسیم می‌شد، خیلی حساس بود. بعد از سربازی، مسئول امور سانی گمرک بندر شاهپور شد. در دانشگاه «جندی شاپور» اقتصاد خواند. همیشه با استادش مشورت می‌کرد. یا استاد از کلاس بیرون می‌رفت، یا مسعود. در چهار ترم، پنج واحد پاس کرد. انستیتو را رها کرد، و گمرک را. سه، چهار سفر به اروپا رفت و کم‌کم پرده‌نقشه‌ای شد تمام فکری‌اش، و گزارش فیلم شد خانه او.

محمدعلی سجادی کارگردان - به بالا فرا خوانده شد. تا از خاطرات خود با همکار فقیدمان بگوید: من هم ادبیات را دوست داشتم. مسعود را از نزدیک می‌شناختم یا به خلوتش راه داشتم. اما به هر حال، من هم مثل او، واسطه‌ی آشنایی ما چیزی بود به نام «سینما». مسعود سینما را عاشقانه دوست داشت. همین، مایه‌ی ارتباط می‌باشد. مثل همیشه، اتفاق ناگهانی افتاد و خیلی ساده می‌دانم تا که باید تحمل کنیم؟ درواقع در دو دهه‌ی اخیر، کار ما شده فقط عذاب کشیدن و دیدن مرگ‌های بسیار. مرگ دوستان و عزیزان، به‌ویژه از دهه‌ی شصت به این سو. چه آن‌ها به آگاهانه رفتند، چه آن‌هایی که نابه‌هنگام. ظاهراً سرنوشت همه‌ی ماها که چه از شهرت یا نام‌آیین، چه این‌جا بوده‌ایم و تنها آرزو و عشق ما خواستن چیزهای بسیار ساده و انسانی است. در عمل مبدل می‌شود به این وضعیت تراژیک. فکر می‌کنم تا زمانی که مسعود زنده بود، سبزه‌سایه‌هایمان صحبت کنیم، طبیعی است که باید بنشینیم لب‌بام، سیگاری دود می‌کشیم. هنگامی که برای آخرین بار دیدم‌اش، هرگز تصور نمی‌کردم دچار این اتفاق شوم. چون آخرین لحظه به من گفت: هستی؟ گفتم هستم. گفت تا یک ساعت دیگر هم هستی؟ گفتم: بله. و من بودم، اما او نیامد...

سخنران بعدی مراسم، خسرو دهقان از نویسندگان سینمایی بود او نیز در سخنانش گفت: «مسعود بهاری اسم فشنگی است. هم «مسعود» واژه‌ی زیبایی است، هم «بهار». انسان می‌ماند که در جمع نویسندگان و اهالی سینما، واقعاً چه کسی باید به دیگری تسلیمت بگوید. خیلی مهم نیست که چه اتفاقی افتاده، و چه شده که مسعود بهاری حالا بین ما نیست. مسأله به ریشه‌یابی عمیق‌تری نیاز دارد: این سرنوشت غیرمبغیر نقد و منتقد و نوشته است. اصلاً سرنوشت کار فرهنگی است در این مملکت. رقرار باشد فهرست حرفه‌ای روزگار ما را بنویسیم، نقدنویسی حتماً در رده‌ی آخر جا خواهد گرفت. چه از منظر منافع مادی، و چه از لحاظ معنوی. واقعاً چند نفر از ما تا قبل از این به دانستن مسعود بهاری اهل بهیهان است. چقدر درباره‌ی او می‌دانستیم و چند تا عکس از او یاد می‌کردیم؟ چند نفر از اهالی سینما که حداقل ده‌هزار نفرند - در این نشست حضور دارند؟ علمایان است که ما آدم‌های بی‌مقداری هستیم. نقدنویسی بی‌مقدار است. این ریشه بی‌مقداری است. شاید بشود گفت اشتباه مسعود بهاری در زندگی، انتخاب این حرفه بود.»

طهماسب صلح‌جو به نمادگر و انجمن مندان و نویسندگان سینمایی ایران، من مسعود بهاری را از سال‌ها قبل، بیشتر از هر نوشته‌هایش می‌شناختم، تا این‌که چند سال پیش فرصتی دست داد تا از نزدیک او آشنا شوم و با خلق و خویش نزدیکی بیشتری بیابم. بهانه‌ی آشنایی ما، همین انجمن مندان بود که ما را به‌عنوان داور برای انتخاب بهترین فیلم‌های جشنواره‌ی فجر برگزید. در جمع اعضای آن هیأت داور، تعدادی از من و مسعود بهاری جوان‌تر بودند، قضیه را خیلی جدی نمی‌گرفتند و همین مسأله تأثیر بدی بر من گذاشته بود. تا آن‌جا که تصمیم به جدایی از تمام انصراف گرفتم. جمله‌ای که بهاری به من گفت، همیشه در حافظه‌ام خواهد بود: «وقتی چنین را انتخاب کردی، پای آن بایست. اگر تو که تجربه‌دارتر از دیگران هستی. قضیه را جدی نگیری، طبیعی است که جوان‌ترها هم آن را بی‌اعتبارتر کنند» این حرف بهاری تأثیر زیادی روی من داشت و سبب شد آن سال مراسم را خیلی آبرومندانه برگزار کنیم. در همان سال‌ها که به مناسبت‌های مختلف با هم درباره‌ی سینما بحث و گفت‌وگو می‌کردیم، یک خصبه‌ی خیلی مهم او برای من آشکار شد: صمیمیت و صداقتش. ما

در عرصه‌ی سینما همیشه با دو تیپ آدم روبه‌رو هستیم. یکی آن‌هایی که می‌خواهند به هر ترفندی خود را مطرح کنند و سر زبان‌ها بیندازند، و دیگر کسانی که اگر همه‌ی ساعت‌ها و لحظه‌های عمرشان را هم کار بکنند، همچنان در گمنامی و مهجوریت باقی می‌مانند. بهاری خودش دلش نمی‌خواست مطرح شود و چهره‌ی آشنایی باشد. این نکته همان روزهایی به من ثابت شد که تقاضاهای بسیاری از طرف رادیو و تلویزیون و نشریات از ما شد تا مصاحبه کنیم و درباره‌ی فیلم‌ها حرف بزنیم. اما علی‌رغم اصرار من، بهاری می‌گفت من اهل این حرف‌ها نیستم. صادقانه می‌نوشت. آن روز خود یادگار گذاشته، حاصل صداقت و پاکدلی‌اش است. به هر حال این که فیلم بدر اعتبار دارد و ما از بین قله‌های سینما، شاید بی اعتبارترین قله را فتح کرده‌ایم باز برای من جری است که خودمان انتخاب کرده‌ایم و پای آن هم می‌ایستیم. حتی اگر در دیو و پری سینما می‌ایستیم از ما باقی نماند. اگر مشابه این اتفاق برای یک بازیگر درجه‌ی سوم سینما می‌افتاد باز تایی این‌گونه داشت؟ خود ما اعضای این حرفه مقصریم که بیش از همه حرف را دست کم می‌گیریم و به خودمان کمتر می‌پردازیم.»

روبرت صافاریان یک پارتی آتئی بهاری ایده‌آلیست تمام‌عیاری بود که گمان می‌کرد ماتریالیست است. بهاری تیپ‌ها و مرزبندی‌ها روشن بود، اما در زندگی همه‌چیز را درهم‌ریخته می‌یافت. روحیه‌ی پارتی داشت، اما عشقش به ادبیات و سینما و اصالتی که برای هنر قائل بود و رگراسم اطفی در وجودش حکایت می‌کرد. اصالتش را به جمع می‌داد، اما دل‌بستگی‌اش به گروهی مؤلف، از چیزی رمانتیک و یک فردگرایی افراطی نشان داشت. «مسئله‌ی چند ساله بود که از نزدیک می‌شناختم. علاوه بر این که همکار بودیم و هر روز یکدیگر را می‌دیدیم، محفلی داشتیم که هر یک ماه و نیم یک بار دور هم جمع می‌شدیم و درباره‌ی مسائل نقد بحث می‌کردیم. خیلی هم با هم مخالف بودیم. تقریباً در همه‌ی موارد مخالف بودیم و بسیار با هم بحث می‌کردیم. بیشتر اوقات رنجشی هم در کار نبود و یک تمسک منطقی جلسه، همه‌چیز فراموش می‌شد.» «گفتم که معمولاً با هم مخالف بودیم، اما این که از هم نمی‌رنجیدیم، دو دلیل داشت. یکی این که من به حسن نیت او اعتقاد کامل داشتم و اگر چیزی به من می‌گفت، هیچ‌گاه فکر نمی‌کردم کوچک‌ترین سودی برای خودش

دارد. دیدگاهش این بود. دوم این که خیلی جدی بود. نقد نوشتن برایش این معنی را نداشت که چند ساعت بنشینند و چیزی بنویسد که در جایی چاپ شود و او اسمش را در روزنامه ببیند و خوشحال شود. نوشتن نقد برایش خیلی جدی بود. این، دیگر نقطه‌ی مشترک ما بود. در آخرین جلسه ما، او به نکته‌ی جالبی اشاره کرد، و آن این که نقد فیلم در واقع چیزی است بین شعر، رمان و رساله‌ی فلسفی. و این دیدگاه نشان‌دهنده‌ی سلیقه‌ی ای است که برای کار خویش قائل بود. یعنی وقتی می‌نوشت، این گونه می‌نوشت. از زیاده‌گویی خوشش نمی‌آمد. خود من هم هر وقت مطلبی می‌نویسم و جایی احساس می‌کنم مطلب را کش می‌دهم، به‌نظم می‌رسد مسعود بالای سرم ایستاده انگار می‌گوید: «این‌ها چیست؟» خود او نقد را مرتباً کم می‌کرد. جای باران را مرور می‌کرد و هر بار سطرهایی از آن می‌کاست. به ایجاز معتقد بود. من هم دیدگاهی است که نقدنویسی را نوعی هنر می‌داند. جدی بود و این جدیت باعث می‌شد احساس تنهایی بکند. من دشواری‌های مسعود بهاری دشواری افرادی از یک نسل می‌بینم که بعضی‌هایشان توانسته‌اند خود را با شرایط زمانه وفق بدهند و سازگار کنند. اما برای من دشوار می‌توانند و در موقعیت بدی قرار می‌گیرند. مسعود روحیه‌ی سوداگر نبود. و نمی‌توانست دنبال پول در آوردن باشد و همین، زندگی را خیلی دشوار می‌کرد. همین جدی بودن، آن هم در زمانه‌ای که به کسی که چیزی مثل نقد فیلم را جدی گیرد می‌بندند، نشانگر تنهایی او در مجموعه‌ی ما بود. از چیزی صحبت می‌کرد به نام فیلم‌های «لبنی». منظورش فیلم‌هایی بود که در دورانی از زندگی‌اش هر شب قبل از خواب باید نگاه می‌کرد. این فیلم‌ها را گاه تا چهل بار می‌دید.

یعقوب رشتچیان - مرگ، بهاری را از ما گرفت تا دل ما را بسوزاند من به رشتی دلم می‌سوزد؛ دلم برای همه‌ی آن‌ها که او را می‌شناختند و برای خودمان که با او می‌زیستیم، می‌سوزد. اما بیش از همه دلم برای سینما می‌سوزد، که یکی از عاشق‌ترین دوستدارانش را از دست داده است. در این صد و اند سال، سینما مگر چند نفر مانند بهاری یافته بود؟ صدسال دیگر باید بگذرد تا سینما دوباره آدمی مانند بهاری بیابد؛ آدمی که عشقی بی پایان به سینما داشته باشد. به‌راستی دلم برای سینما می‌سوزد.

سروده‌ای از مجید روانجو در سوگ مسعود بهاری

«جای خالی تو
فکر می‌کنم همین امروز
جای خالی تو را
به کسی می‌دهیم که اصلاً مثل تو نیست
تو را نمی‌شناسد
نوشته‌های تو را نخوانده است
و هیچ‌گاه تاریخ مرگش را از قبل اعلام نمی‌کند
اما خوب می‌خورد، خوب می‌خوابد، خوب فکر می‌کند
بر سالی که از یزید یا شب که اراده می‌کنید
قابل دست زدن است
از میان حواشی بی‌گانه
می‌توان به شنوایی‌اش اعتماد کامل داشت
وقت را می‌شناسد
لباس‌های مدرن می‌پوشد
کفش‌هایی از چرم آهویا بزرگونی
ادکلن می‌زند
عینک شماره‌دار به چشم ندارد و
موهایش سفید و کم‌پشت نیست
کسی که هیچ‌وقت اتوبوس سوار نمی‌شود...»

بهاری از زیان بهاری:

مهم‌ترین کارم اکنون، و داشتن دوستان به نوشتن است. سازندگان اصلی فیلم عوامل اصلی پشت دوربین هستند. و سینما فراتر از تصویرهایی است که دیده می‌شود. شانسم گفته بود که از هفت، هشت سالگی در ماهشهر یا بهبهان باشم و از

سینمایی شرکت نفت استفاده کنم.

در شهری به کوچکی ماهشهر دیدن هفته‌ای چند فیلم به زبان اصلی و دوبله نعمتی بود. من از وقتی به طور جدی به سینما پرداختم که فهمیدم فیلم را کارگردان آن می‌سازد. توصیه می‌کنم! هیچ چیز را به هیچ کس توصیه نکنید! توصیه با سرشت هنر جور در نمی‌آید.

بیشترین دل‌مشغولی امروزم کار کردن با اندیشه‌های جوان‌تر است که قرار است مجله وصل شوند. ما قصد داریم روی خوانندگان مجله که به نقد می‌نویسند کار کنیم تا نسبت به نقد نقدنویسان تربیت شوند و به مجله بپیوندند. باید در نظر داشته باشیم که جریان نقدنویسی در سینمای ایران بسیار ضعیف است. چون ما منتقد حرفه‌ای نداریم؛ منتقدی که کارش فقط فیلم دیدن و نوشتن باشد وجود ندارد. ما همه کار انجام می‌دهیم و از باعث آزار و استراحت خود می‌زنیم تا نقد فیلم بنویسیم. به همین دلیل طبیعی است که نقد حرفه‌ای نداشته باشیم. من همیشه با ترس و اضطراب شروع به نوشتن می‌کنم و این باعث می‌شود ذهنم مخدوش شود، اما به تدریج ایده‌ها می‌آیند و کار آسان می‌شود. برای یک نوشته - ولو کوتاه - وقت بسیاری می‌گذارم و حداقل ده بار آن را بازنویس می‌کنم تا راضی شوم. برای اعتلای نقدنویسی در سینمای ایران: «بحث‌های زنده و مستقیم و رفتاری میان منتقدان بسیار موثر است. بحث باید در فضایی عاری از توهین و اهانت صورت بگیرد و اگر چنین فضایی ایجاد شود، هر منتقدی می‌فهمد که ممکن است نقد او مورد واکنش قرار گیرد و مجبور می‌شود روی نوشته‌اش بیشتر کار کند. مهم‌ترین جریان‌های نقدنویسی جهان از دل همین مباحثه‌ها و برخوردهای منتقدانه بیرون آمده‌اند. در این جا باید به پرونده‌های یاد کنم که تاثیری بسیار گسترده بر یک نسل نویسنده و سازنده‌ی فیلم و خوانندگان سینمایی گذاشته است. به هر حال نقدنویسی، عشق ماست، نه حرفه‌ی ما.

نوری بر فراز هفت دریا

تقدیم به دوستان هنرمند محفل انس بهبهان^۱

۱. هفتاد و نهمین جشنواره ارانیه پیش نویس یک طرح اولیه برای آغاز بحث جدی پیرامون اصلاح و تنویر شاعرانیه است.

عالمی‌انسان می‌آید هنگام دیدن یک فیلم خوب یا لحظه‌ای خوب از یک فیلم به عنوان تشبیه از زعمای گذشته! همین اتفاق به وقت مطالعه‌ی موسیقی، شعر، نقاشی و رمان هم پیش می‌آید. مثلاً می‌گوییم: «ما هم نشان بدهیم از یک شعر یا رمان لذت برده‌ایم، در ستایش آن می‌گوییم: «این شاهکار است! سحرگونی است!» در اوج لذت و به هنگام تحلیل دقیق یک قطعه‌ی موسیقی یا شعر، می‌گوییم: «آهنگ را مثل یک شعر یا داستان خوانده‌ایم یا تصاویر و تابلوهای آن را به چشم دیده‌ایم...»

این پدیده را می‌توان «حس مشترک» یا «حس آمیزی میان هنرها» نام نهاد و به طور عمده - در ذهن هنردوستانی بروز می‌کند. آثار و اسطوره‌های هنری گوناگون را مطالعه می‌کنند.

بسامد بالای شعر نسبت به سایر هنرها در پدیده «حس آمیزی» واقعیتی انکارناپذیر است. منشأ این واقعیت، «گسترده‌ی تاریخی شعر» است. منظور از

۱. راجع به محفل انس بچه‌های بهبهان - از سال ۱۳۷۳ تا اواسط سال ۱۳۷۶ به مدت چهار سال - به بهاری از تهران به بهبهان آمد - آن سال‌ها مقارن بود با تولد تنها فرزند رضا (پلنگی). محفل «بچه‌ها» به مدت سه سال به صورت مستمر بعد از ظهر همه‌ی جمعه‌های سال، بدون تعطیلی نمایش فیلم و نقد و بررسی آثار فاخر و سینمایی را به همراه داشت. شاید آن محفل که حدود دوازده، سیزده نفر از صمیمی‌ترین و سینما دوست‌ترین بچه‌ها را در خود داشت. محفلی که بی‌گمان دیگر هیچ‌وقت تکرار نشد و نخواهد شد. به هزار و یک دلیل.